



2017 / 6 / 30

کandid اکادميسين سيستانى

برگی افتاده از تاریخ بروایت داکتر زیرکیار قیام برضد سکوی از قندهار آغاز شد

مقدمه:

در این اواخر دانشمند پرکار پشتون آقای داکتر زیرکیار، مقیم امریکا، کتاب جدید و حجیمی بنام «د ناپوهی تیاری او دپرمختگ دیوی دافغانی کلتور په چوکات کی/له امیر عبدالرحمن خان نه تراشرف غنی احمدزی 1880 – 2015» تألیف کرده و در 820 صفحه به تیراژ 1000 نسخه با کمک مالی هموطن فرهنگ دوست ما فدا محمدنومیر درکابل به چاپ رسانده و یک جلد آنرا را از روی لطف برای من فرستاده اند. این موفقیت فرهنگی را به ایشان تبریک میگویم.

کتاب مجموعه مقالات و ریسرچ های شخص مؤلف و دیگر قلمبدهستان افغان و حتی نویسندگان ایرانی است که در باره مسایل سیاسی و اجتماعی و تاریخی و فرهنگی افغانستان نوشته شده اند و بعضاً مورد نقد و بررسی های علمی قرار گرفته اند. بنابراین کتاب دارای مطالب متنوع تاریخی و سیاسی و ادبی به هردوی زبان پشتو و فارسی دری میباشد که نوشته ها و مقالات بسیاری از نویسندگان افغان در آن با امانت داری منعکس یافته است. البته مؤلف در پای اکثر موضوعاتی که آنرا در این کتاب منعکس ساخته، نظریات و دیدگاه های خود را نیز ابراز داشته است.

کتاب از زمامداری امیر عبدالرحمن خان در 1880 آغاز شده تا حکومت اشرف غنی در 2015 را احتوا میکند، اما بجای اینکه اولین بحث یا مقاله اش از امیر عبدالرحمن خان شروع شود، و آخرینش بر اشرف غنی ختم گردد، محاور اصلی آنرا مقاله (دخپلواکی او غلواکی جگری) بر مبنای روایات و خاطرات جنرال یارمحمدخان وزیری و سهمگیری مردم وزیرستان در جنگ استقلال و شکست دادن عساکر انگلیسی و فتح پنجاه تهاغه نظامی انگلیس توسط جنگجویان وزیرستان تشکیل میدهد. نویسنده در حالی که فتح تل را یک دست آورد مهم مردم وزیرستان می شمارد، ولی از اینکه نادرخان (قوماندان جبهه پکتیا) چرا فاتح و قهرمان تل شناخته شد، اظهار نارضایتی میکند و همچنان شاه امان الله را به خاطر پذیرفتن پیشنهاد آتش بس جنگ ملامت کرده میگوید که شاه این آتش بس را چرا بدون مشورت و جرگه سران و قوماندانان وزیرستان قبول نمود؟ اگر شاه آتش بس را نمی پذیرفت و جبهه جنوبی به جنگ خود با انگلیس ادامه میداد، بعقیده مؤلف، جنگجویان وزیری و مسعود انگلیس ها را تا بندر گوادر بلوچستان به عقب میراندند و خاکهای از دست رفته پشتونستان را دوباره بدست می آوردند و به بحر هند دست می یافتیم.

احساسات نویسنده قابل قدر است ولی از لحاظ عملی چنین چیزی ممکن نبود. انگلیس با آنکه در قندهار و ننگرهار، نیروهای افغانی را شکست داده بود، مگر در جبهه پکتیا مواضع خود را بدون مقاومت ترک داده عقب نشست، و عقب نشینی پلان خود انگلیس بود تا برای نادرخان در این جنگ اعتبار و کریدت داده باشد، نه بخاطر تفوق نظامی جانب افغانی. بقول غبار، نادرخان وقتی بمباران طیارات انگلیس بر مواضع افغانی را مشاهده کرد، چنان سراسیمه شد که روی به فرار نهاد، مگر شمس المشایخ مانع فرار او و عساکرش به سوی گردیز شد. (غبار، ج 2)

د پانو شمیره: له 1 تر 6

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله لیکنه له رالیولو مخکي په خیر و لولئ

مؤلف در نتیجه گیری اش بعد از تکرار همین نظریات در مورد امان الله خان و اینکه بدون مشورت سران وزیرستان آتش بس انگلیس را پذیرفت و جنگ برده با قلم سیاست پنجرشد، با یک جمله خود را به مرحله کنونی حکومت پس از تهاجم امریکا بر افغانستان در اکتوبر 2001 میرساند و نتیجه گیری خود را با این عبارت از قول امیر عبدالرحمن خان خاتمه میدهد که امیرگفته بود: «امکان دارد افغانستان زمانی از روی نقشه دنیا گم شود که زمام آن بدست یک آدم ضعیف و کم تجربه بیفتد.» سپس زیرکیار می افزاید: چنین به نظر میرسد که افغانستان از 7 اکتوبر 2001 بدین سو در حاکمیت موجوده کم و بیش سقوی سوم، به یک امیر عبدالرحمن خان دوم (یا محمدنادرخان دوم) نیاز دارد؟» (ص 807)

بحث بر محتوا و کیفیت همه گفتارهای این کتاب از حوصله این نوشته بیرون است، مگر بر یکی دو تذکر آقای زیرکیار در زیر اندکی مکث میکنم. سیستانی 30/6/2017

د تاریخ یوه دیامه لویدلی پایه:

داکتر زیرکیار، در کتاب جدیدش زیر عنوان «د تاریخ یوه دیامه لویدلی پایه» که میتوان آنرا به دری «برگی افتاده از تاریخ» ترجمه نمود، نکته جالبی را در مورد آغاز قیام مردم قندهار برضد سقویان قبل از فتح کابل توسط قبایل جنوبی متذکر شده، و از قول نصیر هنر پشتون (فرزند مرحوم محمدرسول پشتون، موسس نهضت ویش زلمیان)، بحواله علامه پوهاند رشاد قندهاری میگوید: در تاریخ 17 میزان 1308 شمسی (9 اکتوبر 1929) یعنی یک هفته قبل از نجات کابل توسط لشکرهای قومی پکتیا و وزیرستان، مردم قندهار بسرکردگی سردار مهردلخان بارکزی و قاضی شکور بارکزی و معین خیروجان پوپلزائی (پدرکلان حامدکرزی)، و سردار سیدجان و سردار عبدالوهاب خان محمدزائی و سید اشرف آغا و سدوخان الکوزی و زقوم خان اچکزی و حیات خان اچکزی [پدر عصمت مسلم] با دسته جات مسلح قومی از طریق دروازه های شکاپور و دروازه کابل برسپاهیان سقوی که مسلح با توپ و تفنگ بودند حمله کردند و قشله نظامی سقویان را محاصره نمودند. دیری نگذشت که سقویان را در تمام سنگرهای جنگ شکست دادند. و وقتی این خبر به بچه سقو رسید، اظهار داشت که وقتی قندهار از دستم رفت، پاچاهی من نیز ختم شد. (زیرکیار، ص 328).

زیرکیار علاوه میکند که در نتیجه این فتح در کابل منار نجات و لیسه نجات ساخته شدند. اما نام های فاتحین قندهار را در منار نجات نیافتم. نورمحمدتره کی آن منار را در ظرف چند دقیقه با خاک برابر کرد. کاری که آن آدم "مترکی" (مترقی) کرد، هیچ آدم عادی نمیکند! (ص 329)

تبصره بر این یاد داشت:

نکته مهمی که باید روشن شود اینست که چرا مردم قندهار در همان هفته ها و ماه های اول تسلط سقویان (جون 1929) دست به قیام برضد سقویان نزدند و خود را از شر اشرار سقوی نجات ندادند و گذاشتند تا سقویان هرچه دلشان میخواهد در حق مردم بکنند و پنج ماه بعد دست به قیام زدند؟ کلید این رمز را من از حکایت یکی از فرزندان قندهاری یعنی از زبان زلمی کرزی پسر مرحوم آغامحمدخان کرزی نویسنده و ژورنالیست معروف قندهاری دریافتم. علت قیام قندهار این بود که روزی یکی از عساکر سقوی جلو دکانی ایستاده شد که در قفسی یک کینری خوش الحان با بسیاری تابی خواندن

میکرد. سقوی از دکاندار پرسید این کینری نراست یا ماده، دکاندار جواب داد نراست، سقوی طعنه گویا گفت: «خوبست که در میان مرغان اینجا نر پیدا میشه که صدای خوده بکشه، مگم (مگر من) در میان مردم این شهر تا حال صدای نری را نشینده ام.» در لحظاتی که این سخنان میان عسکر سقوی و دکاندار رد و بدل میشد، مهردل خان بارکزی نیز در داخل دکان ایستاده بود و میخواست چیزی بخرد، ولی این جمله سقوی که: «**من در این شهر نری را ندیده ام که صدای خوده بکشد!**؟» به رگ غیرت سردار مهردلخان برمیخورد و هماندم با خود عهد می کند که تا به سقویان ثابت نسازد که در قندهار نرهای زیادی زندگی میکنند، از پای نخواهد نشست. از همانجا یگراست به منزل خسر خود عبدالله خان پوپلزائی در کرز می رود و موضوع طعنه زدن سقوی را به قندهاریان، بیان میکند و از قیام برضد سقویان سخن میراند. طبعاً خسر خیلش عبدالله خان و حاجی خیروجان پوپلزئی نیز از این سخن متأثر و متحسس میشوند و او را در سامان بخشیدن به قیام تشویق و حمایت میکنند. اوسپس با سران و بزرگان دیگر اقوام نیز شنیدگی ها و احساس خود را بیان میکند و طالب اتحاد و یکدلی اقوام در بیرون کردن سقویان از قندهار میشود. خوشبختانه تمام سران اقوام حمایت خود را از مهردلخان بارکزی ابراز میکنند و سرانجام در روز 17 میزان 1308 شمسی 23 بیریق سفید از گروه های شورشی اقوام مختلف در شهر قندهار بلند میشوند و از دو دروازه معروف شکار پور و دروازه کابل برسنگرهای سپاهیان سقوی حمله میکنند. سقویانی که در برابر قیام کنندگان مقاومت میکنند طبعاً کشته میشوند و آنهای که مقاومت کرده نمیتوانند راه فرار در پیش میگیرند. سردار مهردلخان که رهبر و محرک اصلی قیام بود، بزودی قندهار را از وجود سقویان تصفیه مینماید و خود زمام حکومت قندهار را بدست میگیرد. اما یک هفته بعد سردار هاشم خان از راه کوبته وارد قندهار گردید. سردار مهردلخان به سردار هاشم خان برادر نادرخان اعلام داشت که قندهار را برای شاه امان الله از سلطه سقویان گرفته است و تا بازگشت شاه امان الله آنرا حفظ میکند. سردار هاشم خان، به خوانین و سران قندهار پیشنهاد کرد که بر این موضوع در کابل بحث میشود و بنابراین باهم بکابل می رویم. سران قندهار عازم کابل شدند. در بین راه در مقر یا غزنی یک بار دیگر سردار مهردلخان حمایت خود را از پادشاهی امان الله خان تکرار نمود ولی سردار هاشم او را مورد تهدید قرار داده گفت اگر یک بار دیگر چنین حرفی را از کسی بشنوم با همین تفنگچه او را نابود خواهم نمود. خوانین هریکی عاقبت خود و کار خود را درک نمودند و دیگر حرفی در این مورد بر زبان نیاوردند. در کابل نادرخان با سران قندهار ملاقات نمود و به سردار مهردلخان مقام نایب سالاری بخشید و به این عنوان مانع برگشت او به قندهار شد و در واقع او را تحت نظارت گرفت. سایر خوانین را نیز به وظایفی گماشت و با امتیازاتی بناوخت و در کابل زیر نظارت گرفت.

محمّد گل مومند د انیس په کتاب [بحران و نجات] کی

داکتر زیرکیار:

د پانو شمیره: له 3 تر 6

افغان جرمن آنلاین په درنیت تلسو همکاری ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de یادونه: دلیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولئ

علی احمد خان د امان الله خان د حکومت له رنگیدلو وړاندې، مشرقي (اوسني ننګرهار) ته تللی و او هلته یې د امان الله خان د واکمنۍ په راپرزیدلو سره د خپلې واکمنۍ اعلان وکړ. خو «دو نفر از خو» دو نفر از منصبداران مهم و با نفوذ مشرقی بود که علی احمدخان را از سلطنت طلبی میخواستند مانع آیند.» (محي الدين انيس، بحران و نجات). دلیل یې داو چه که سلطنت د ولس په رضا او اتفاق رامنځته نشي، کرکيچ او کورنئ جگړه به نور هم و غځيري. د مشرقي د قواو کوماندان



محمد گل مومند او کنډک مشر سيد حسن خان ورته وويل چي اوس د بيعت اخيستلو وخت نه دی، بلکي «لومړی بايد هيواد نجات ومومي.» خو علي احمد خان د هغوی دواړو سره لاس په گريوان شو، او د خپلو عسکري وسايلو سره د کابل په لوري وخوځيد. خو په لار کې ورته هاشم خيلو ماتې ورکړه او وسلې يې ورته راغونډې کړې. «اين حادثه تا يک اندازه علي احمد خان را به خوف و مأ يوسيت انداخت.» د علي احمد خان د بي باکۍ له امله د جلال آباد ښار گډوډ شو.

په مشرقي کې دوه ډلې رامنځته شوي: (۱) يوه د سقاوي تبليغاتو ډله وه، او په مقابل کې يې، (۲) ډله چې چورليز يې فرقه مشر محمد گل مومند او کرنيل محمد حسن خان جوړکړی و د ولس د جوړجاړي او يووالي خلک وو. دوی دواړو به قومونه جرگې ته رابلل. شينواریو د علي احمد خان «هست و بود چور و تاراج نمودند، مخصوصاً قصه شراب نوشی علی احمد خان مهمترين علت تنفر اقوام از ایشان بود.» انيس کاري چې په هيواد کې جنگونه روان دي او قومونه هم مطمئن نه دي چې څه ډول پريکړه وکړي. دغه مهال محمد نادرخان د پښتونخوا له لاري جنوبي (اوسني پکتيا او پکتیکا) ته راننوخې. (انيس، بحران و نجات، ۱۰۲-۹۸ مخونه)

په جنوبي (پکتيا او پکتیکا) کې د گردیز خلک د نورو خلکو سره مخالف وو. ډزې ډوزې هرې خوا روانې وې. خو هيڅوک نه پوهيدل چې څوک د څه لپاره او د چا په ضد جنگيږي. بدگمانی ډيري وې، خاصاً د محمد صديق خان فرقه مشر په امله. د غې وضعې د سپه سالار نادرخان په نقشي چې د قومونو په يووالي راچاپيږه وه هم يو څه منفي اغيز وکړ. منگلو او ځدراڼو ځانونه له اتحاد نه څښدي ته کړل. گرديزيانو د گرديز د ادارې لپاره عبد الغنی خان د لعل گل خوی د ملکي ادارې لپاره اوسيد محمدخان د نظامي ادارې لپاره غوره کړل: (بحران و نجات، مخونه ۱۲۳ او ۱۵۵ تر ۱۵۷)

د لمريز ۱۳۰۸ د وري/حمل په ۳۰ (۱۹۳۰) اپريل ۱۹۲۹ = ۹ ذولقاعده ۱۳۴۷ (يوه مهمه تاريخي پيښه دا وه چې د مشرقي (ننگرهار) له سيمي نه يو ۱۳۰ کسيزه «وفد» (جرگه، هيئت) د جنوبي قومونو سره د مذاکرې لپاره راوړسيد. د دغه وفد مشر «يا موکل عمومي اقوام علاوه بر اين نماينده ها، آقای محمد گل خان مهمند بودند. سردار والا سپه سالار صاحب [محمد نادرخان] برای استقبال وفد چند قدمی بیرون قلعه بر آمدند»، «شکریه این استقبال و ایرادیه ای را از طرف عموم مشرقی و نماینده های آنها، جناب محمد گل خان [مومند] نمودند.» په شپه کې د مشرقي هيئت يوه «لايحه» (مراومه) چې د مشرقي د ولس مفکوره پکې منعکسه شوې وه، د جنوبي ولس سره د مذاکرې لپاره شريکه کړه. په دغه لايحه کې د مشرقي د ولس دريځ خوندي شوی و، او په کې د امان

الله خان افراطي کارونو او نورو مطالبو ته لکه د بچه سقاو عیبونو او د واکمنۍ غصب ته گوته نیول شوي وه. په دې پسي یې، خپله «غوڅه پریکړه» څرگنده کړه چې «باید صورت این نارضائی خود را با امضات عموم اهالی مشرقی و جنوبی برای بچه سقاو بفرستیم تا به موجب این اخطار، باید از سلطنت بر طرف شده مسئله و پادشاهی را برای انتخابات عمومی واگذار شود. اگر بلفعل این اخطار را قبول نکرد ما اقوام بالاتفاق هیچ استراحت و به هیچ مشاغل حیاتی متوجه نخواهیم شد تا زمانیکه این شخص غاصب و سافل را با عموم طرفداران اصلی او به قصاص اصرار و تباهی وطن که موجب شده اند، نرسانیم و چون هیچ حرکت اجماعی بدون از داشتن یک زعیم و قائد یا پیشوا به انجام رسیده نمیتواند، از آنرو ما عموماً زعامت و پیشوایی سردار سپه سالار صاحب [محمد نادرخان] را که تا امروز در صحنه وطن مظهر خیلی احساسات خیرخواهانه و همیشه در اجراءات و عملیات خویش نمونه بزرگ اعتدال و دور اندیشی بوده، تعهد می کنیم که فرداً و کلاً در زیر نقشه و هدایت شان بوده تا اینکه به مطالب خویش نایل بیاییم.» محی الدین انیس زیاتوي چې دغه پروگرام (مرامنامه) «از طرف عموم کسانی که درین مجلس بودند که غالباً از خوانین و کلان شونندگان جنوبی هستند به خیلی تأیید و تصدیق تلقی شد. گویا این حسن تلقی نشان میداد که آمدن وفد مشرقی برای فردا تأثیر خود را کماهو حقه خواهد کرد.» نور قومونه به چې راتلل (۱ ثور ۱۳۰۸ = ۲۱ اپریل ۱۹۲۹ = ۱۱ ذولقاعده ۱۳۴۷ سپورمیز)، همغه د مشرقی پریکړه به ور ته لوستل کیدله او «عموماً» به هغوی منله او لاسلیک کوله. د دغې پریکړې خبر زرمټو او کټواریانو ته چې سلیمانخیل وو واستول شو. خو هغوی په دې ودریدل چې امان الله خان دې له افغانستان نه ووځي، او ورپسي که بچه سقاو د واکمنۍ ورتیا ونلري، بله لار دې ولټول شي [په سلیمانخیلوکې حضرت مجددي ډیر نفوذ لاره]. (انیس: ۱۵۹ تر ۱۶۱ مخونه)

تبصره بر این روایت:

با توجه به روایت فوق، داکتر زیرکیار بطور غیر مستقیم میخواید بگوید که 130 تن خان و ملک بحیث نمایندگان مردم ننگرهار، بسرکردگی محمدگل خان مومند به پکتیا رفتند تا به نادرخان بگویند که آنها به اعاده پادشاهی برای شاه امان الله موافق نیستند و خواستار سلطنت شخص نادرخان می باشند. آنها این خواست خود را در قطعنامه ای گنجانند و آنرا برای نادرخان در حضور خوانین و مشران پکتیا، قرائت کردند. بعد از قرائت قطعنامه کسانی که آن را تائید میکردند، در زیر آن امضاء می گذاشتند، اما وقتی این فیصله نامه را برای امضاء به مردم سلیمان خیل که مریدان حضرت شوربازار بودند، فرستادند، آنها از امضاء این قطعنامه ابا ورزیدند و امضاء خود را به شرط خروج شاه امان الله از قندهار معطل نمودند.

بنابر تذکرات کاتب هزاره، که من هنگام معرفی کتاب تذکر انقلاب او به آن اشاره کرده ام، نادرخان سه یا چهاربار جنگجویان جنوبی را علیه نیروهای سقوی تا لوگر سوق داد، اما در هر بار قوتهای نادرخان پس از برخورد مختصر با سقویان از جنگ دست می گرفتند و در میان خود اختلاف پیدا میکردند و واپس بخانه های خود بر میگشتند. کاتب اشاره میکند که جنرال سقوی محمدصديق خان با دادن رشوت به خوانین پکتیا، در صفوف سران پکتیا اختلاف ایجاد میکرد تا از حمایت نادرخان دست

بگیرند.

بقول فرهنگ، «یک بار در هنگامی [نادرخان] بفرار از صحنه موفق گردید که غوث الدین خان احمدزائی معروف به بچه جاننادر برای دستگیر نمودن و سپردن او به دولت آمادگی میگرفت» (افغانستان در پنج قرن اخیر، ج 1، ص 578)

تا آنکه در اخیر سپتمبر لشکر وزیرستان به سرکردگی جنرال یارمحمدخان وزیری به جاجی وارد گردید و در علیخیل پکتیا جرگه ای تدویر شد و فیصله ای را در 15 ماده تصویب کردند که هدف آن نجات کابل از سلطه سقوی و گرفتن سلطنت برای شاه امان الله خان بود.

زیرکیار از قول خانم ریه تالی ستوارت مینویسد که: «خانم محمدنادرخان که در ارگ به امر بچه سقوی زندانی بود، به شوهرش پیغام داده بود که باید برارگ حمله کنند و در فکر عواقب حمله خود نباشند. زیرکیار علاوه میکند که حمیدالله برادر جوان حبیب الله با چند تن دیگر [هنگام حمله] از یک سوراخ دیوار ارگ بدر رفتند و هر یک با خود بوجی از طلای سرخ بر پشت خود داشتند.» (ص 218)

همینکه کابل فتح و در 15 اکتوبر (23 میزان) محفل بزرگان کابل و سران لشکر فاتح در تالار سلام خانه جمع شدند، و نادرخان نطق مختصری نمود، اشخاص متملق و از قبل تعیین شده از جا بلند شدند و شخص نادرخان را به پادشاهی تبریک گفتند و دیگران بر رسم تائید کف زدند و مبارک باد گفتند و بدینگونه جنرال یارمحمدخان وزیری را در برابر یک عمل انجام شده قرار دادند.

جنرال نادرخان میدانست که چگونه سران و مشران قومی پکتیا و وزیر و مسعود را راضی کند. او با صدور فرامین و دادن رتبه های نظامی و ملکی و معاش مستمری و بخشش زمین و منقول و غیر منقول و غیره توانست بزرگان قومی را که او را در فتح کابل یاری رسانده بودند، راضی و خوشحال از کابل رخصت نماید. به جنرال وزیری نیز مطابق خواستش در قندهار زمینهای در منطقه کاریز عینو بخشید و او را خوشنود ساخت تا دیگر از داعیه پادشاهی امان الله خان نام نبرد. این نکته در کتاب جدید داکتر زیرکیار چنین بیان شده است: «دی (جنرال یارمحمدخان) داعی حضرت غازی امان الله، اعلیحضرت غازی محمدنادرشاه او غازی شاه محمودخان په لاس لیکنو فرمانونه او تحسین نامی لری او هم دخپلواکی نه وروسته داعی حضرت غازی امان الله خان له خوا په شاه جوی کی مخکه ورکړه شویده [دامنیت له امله جنرال یارمحمدخان وزیری له محمد نادرشاه نه هیله وکړه چی په شاه جوی د ملکیت په بدل کی ورته دکندهار په بناار کی ملکیت ورکړه شی. محمدنادرخان فوراً د دغی هیلی دپوره کولو فرمان صادر کړ. دجنرال وزیری مینه دکندهار بناار دعینو انا مینی پخوا کی ده او خلک ورته "دجنرال کاریز" وایی] (زیرکیار، ص 266)

گفته میشود جنرال وزیری از صدر اعظم شاه محمود خان نیز در ناحیه میوند قندهار و نهرسراج هلمند نیز زمین گرفته بود و خود از خوانین و زمینداران نامدار قندهار و میوند بشمار میرفت. اما هیچگاهی شاه امان الله را از یاد نمی برد و از اینکه شاه به او در شاه جوی کلات زمین داده بود و در پایان سفر اروپائی خود شخصاً به دیدن جنرال وزیری بخانه او در شاه جوی رفته بود، باخوشحالی یاد میکرد.

روانهای هردوی آن ها شاد باد !